شهید فارسی مشغول سخنرانی برای نیروهایش

گفت‌وگوی «جوان» با همسر جانباز آزاده «سردار شهید محب‌علی فارسی» پیرامون خاطرات همسر و ۲ برادر شهیدش

حاج‌قاسم می‌گفت محب تداعی‌کننده سلمان فارسی با همان پاکی بود

زینب محمودی‌عالمی

شهید محب‌علی فارسی از همرزمان دوران دفاع‌مقدس شهید حاج‌قاسم سلیمانی بود و فرماندهی برخی گردان‌های لشکر ثارالله نظیر گردان‌های ۴۰۵ و ۴۰۹ را برعهده داشت. حاج‌محب در سال ۹۶ بر اثر جراحات متعدد جانبازی به شهادت رسید. پس از شهادت او حاج‌قاسم سلیمانی در مورد یار دیرینش گفت: «سیستان افتخار دارد به یل و رستم حقیقی حسینی، همچون «محب» که محب خدا و راه اولیا و ائمه معصومین (س) بود، محب‌فارسی تداعی‌کننده سلمان فارسی با همان پاکی و صلابت بود.» سردار شهید محب‌علی فارسی بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در حمله مجدد دشمن به اسارت درآمد و سابقه آزادگی را نیز به پرونده جهادی‌اش افزود. او سال‌ها با عوارض جانبازی‌های متعدد و همچنین سختی‌های دوران اسارت دست به گریبان بود تا نهایتاً در اردیبهشت سال ۱۳۹۶ همزمان با میلاد حضرت عباس(ع) در روز جانباز به شهادت رسید. گفت‌وگوی جوان با «قدسیه سرگزی» همسر سردار شهیدمحب‌علی فارسی را پیش‌رو دارید. با این توضیح که دو برادر خانم سرگزی نیز از کاروان شهدا هستند.

گویا در زندگی شهید فارسی سابقه معلمی هم وجود دارد؟

بله. ایشان بعد از پیروزی انقلاب معلم بود و در مناطق محروم سیستان و بلوچستان خدمت می‌کرد. همزمان با تشکیل بسیج مؤسس و پایه‌گذار بسیج سیستان هم شد. او به عنوان یک معلم بسیجی از ابتدای جنگ وارد کارزار دفاع‌مقدس شد و در بیشتر عملیات‌ها حضور داشت.

شهید چقدر سابقه جبهه داشتند؟

حاج‌محب حدود ۹۸ ماه در جبهه بود، یعنی عملیاتی نبود که حضور نداشته باشد. قبل از پایه‌گذاری بسیج با توجه به اینکه معلم بود، چون نیاز دانش‌آموزان را در درمان می‌دید، دوره‌های امدادگری و دستیاری پزشکی را در بیمارستان زابل گذراند و در اتاق عمل هم کار کرد. زمانی که از استان سیستان و بلوچستان اعزامی به جبهه‌ها وجود نداشت، به عنوان امدادگر در حصر سوسنگرد حضور یافت. بعد از اینکه دو مرحله به جبهه رفت و برگشت، تازه اعزام‌ها از سیستان به جبهه شروع شده بود. او جزو اولین اعزام‌کننده نیروها از استان بود. در هشت سال دفاع‌مقدس بارها شیمیایی شد و زخم تیر و ترکش بسیاری در تنش به یادگار داشت.

یک جایی خواندم که شهیدفارسی بعد از اتمام جنگ به اسارت درآمد، نحوه اسارت‌شان چطور بود؟

در واقع ایشان بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ به اسارت درآمد. زمانی که عراق سه روز بعد از پذیرش قطعنامه دوباره به ایران حمله کرد، حاج‌محب که فرماندهی گردان ۴۰۹ حمزه سیدالشهدای سیستان را بر عهده داشت همراه گردانش با آنها درگیر شد، اما نهایتاً محب و نیروهایش که زنده مانده بودند به اسارت بعثی‌ها درآمدند. شهید حدود دو سال و نیم اسارت در اردوگاه ۱۷ و ۱۸ بعقوبه عراق که به زندان مخفی صدام مشهور است تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار داشت. این زندان جزو اردوگاه‌هایی بود که صلیب‌سرخ اسرا را ندیده بود و نیروهای صدام هر بلایی بر سر اسرای ایرانی می‌آوردند. در زمان اسارتش، نفوذی‌ها حاجی را لو داده بودند. بعثی‌ها در شکنجه حاجی، دندان‌ها، دنده و انگشت‌های دست‌وپایش را شکسته بودند. حاج‌محب مدت‌ها اسیر و مفقودالاثر بود تا اینکه بعد از تبادل اسرا مشخص شد که زنده است و آبان سال ۱۳۶۹ جزو آخرین نفراتی بود که همراه حاج آقا ابوترابی تبادل شد.

همراهی و همرزمی حاج محمد با حاج‌قاسم سلیمانی چطور رقم خورد؟

لشکر ۴۱ ثارالله(ع) در زمان جنگ متشکل از سه استان سیستان و بلوچستان، هرمزگان و کرمان بود. شهید میرحسینی جانشین لشکر ۴۱ ثارالله از سیستان بود و حاج‌محب هم همراه شهید میرحسینی بود. همسرم در دوران دفاع‌مقدس فرماندهی بعضی از گردان‌های لشکر ثارالله(ع) را برعهده داشت و به عنوان کادر لشکر، کاملاً با شهید سلیمانی آشنا بود. البته همسرم تا زمان اسارتش هنوز وارد سپاه نشده بود. بعد از آزادی از اسارت، سردار شهید حاج قاسم سلیمانی او را وارد سپاه کرد و به عنوان جانشین تیپ سلمان فارسی قرارگاه قدس در استان سیستان و بلوچستان منصوب کرد. او را کاملاً می‌شناخت و حاج‌محب هم سمعاً و طاعتاً مرید حاج قاسم بود.

شهید فارسی در کنار شهید سلیمانی

حاج‌محب چطور به شهادت رسیدند؟

حاج‌محب در اکثر عملیات‌ها حضور داشت و بارها مجروح شده بود. حداقل در پنج عملیاتی که حضور داشت دشمن شیمیایی زده بود. غیر از آن چند تیر و ترکش به بدن شان اصابت کرده بود. ۷۰ درصد جانبازی داشت. اردیبهشت سال ۹۶ برای مراسم چهلم مادرم به زاهدان رفته بودیم. یک روز خواهرزاده‌ام که برای بررسی کپسول‌های اکسیژن حاج‌محب به منزل ما آمده بود مرا صدا زد. حاج‌محب رو به قبله زانو زده بود، طوری که انگار می‌خواست سجده کند. صورتش کبود شده بود. سریع اکسیژن را به او وصل کردیم. وقتی حاج‌محب را به بیمارستان رساندیم، گفتند کاری نمی‌شود انجام داد. چند شوک به حاج‌محب دادند، اما علائم حیاتی نداشت. آن شب تا صبح در آی.سی.یو بستری بود و من بالاسرش بودم. چند بار وضعیتش تغییر کرد، اما دیگر بوق دستگاه ممتد شد. گفتند باید رضایت بدهم دستگاه‌ها را از او جدا کنند، اما دلم هنوز امید داشت شاید نبضش بزند. سرم را روی سینه‌اش گذاشتم. وقتی خون برگشتی در لوله تنفس را دیدم، مطمئن شدم که باید دل بکنم. نگران بچه‌ها بودم. چند عکس با گوشی گرفتم و برای‌شان فرستادم. چشم‌هایش را بوسیدم و بستم. در دلم با حاجی حرف می‌زدم و از او گلایه می‌کردم و می‌گفتم قرار ما این نبود. آفرین به سرداران کربلا که برای بردنت سنگ تمام گذاشتند. اشک ریزان در حال از آوردن لوله تنفسی بودم که خون روی محاسن حاجی ریخت. بلند گفتم «السلام علی الشیب الخضیب.» محاسنش را پاک کردم و بقیه کارها را انجام دادم. حاجی سال‌ها درد کشیده بود. نباید رنج می‌کشید. نمی‌خواستم کارهایش را با عجله انجام بدهم. پرستارها گفتند برو بیرون! قبول نکردم. گفتم ببینید کاور اندازه‌اش است. قبلاً گفته بودند در جبهه کیسه خواب اندازه‌اش نبود و سرش بیرون می‌ماند. بعد از تحویل پیکرش به سردخانه از بیمارستان بیرون آمدم. انگار آسمان به یکباره سوراخ شده بود. در مدت نیم ساعت آنقدر باران بارید که نزدیک بود سیل راه بیفتد. سال‌ها بود سیستان و بلوچستان خشکسالی بود و سابقه نداشت در اردیبهشت باران ببارد.

حاج‌قاسم هم در مراسم همرزم قدیمی‌اش شرکت کرد؟

بله. مراسم حاج‌محب در مصلای زاهدان برگزار شد. حاج‌قاسم سال‌ها بود که به سیستان نیامده بود، اما از سوریه خودش را به مراسم تشییع حاج‌محب رساند. گفتیم وصیت حاج‌محب این بود در قطعه شهدای گمنام دفن شود. حاجی گفتند حاج‌محب عمری را گمنام بود باید از گمنامی دربیاید. فرماندهی‌اش تازه شروع شده. قوی‌تر و زنده‌تر از قبل؛ بعدها این موضوع را خواهید فهمید. از حاج‌قاسم خواستیم برای مزارش سنگ مزار نگذارند، اما ایشان گفتند حاج‌محب، محب‌علی بود و باید در شأن ایشان سنگ مزار بگذارید. خواستیم محب ما مدتی گمنام بماند از ماه شعبان که حاجی شهید شد تا روز تاسوعا محب من سنگ مزار نداشت و روز تاسوعا پرچم متبرک حرم قمر بنی هاشم(ع) روی سنگ مزارش قرار گرفت.

گویا ۲ برادر شما هم به شهادت رسیده‌اند؟

بله. قبلش عرض کنم که حاج‌محب یک خانواده مذهبی و رزمنده‌پروری داشت. روزهای چهارشنبه در منزل‌شان روضه برقرار بود. خانواده پرجمعیتی داشتند. برادربزرگ‌ترشان معلم بود و چندین بار به جبهه رفته بود. برادر دیگرشان حمیدرضا هم ۱۴ ساله بود که به جبهه رفت. ما هم یک خانواده مذهبی بودیم. به لحاظ کلیات خیلی شبیه هم بودیم. حاج‌محب و یکی از برادرانم به نام شهید محمود سرگزی در لشکر ۴۱ ثارالله بودند. علی برادر دیگرم نیز بعد از جنگ در مرز به شهادت رسید.

محمود دانشجوی مهندسی عمران و پاسدار بود. در چندین عملیات شرکت کرده بود تا اینکه ۲۶ اسفند سال ۶۶ در عملیات والفجر ۱۰ به شهادت رسید. محمود تازه وارد ۲۱ سالگی شده بود. دو سال از من کوچک‌تر بود. شهدا به لحاظ خودسازی و نوع تفکرشان یقیناً متفاوت از دیگران بودند. دو جمله از برادرم محمود در دفترچه‌اش خواندم که با دستخط بسیار زیبا نوشته بود: آیا آمده‌اید از این لباس آبرو بگیرید یا به این لباس پاسداری آبرو بدهید! برادرم محمود هیچ موقع لباس سپاه را نپوشید. محل کارش سپاه بود، اما همیشه لباس معمولی می‌پوشید. یک‌بار به شوخی گفتم لباس پاسداری‌ات را بپوش، ببینم. گفت چرا؟ گفتم دوست دارم ببینمت. گفت زیاد به دلت اهمیت نده! دوست داشتن برای خدا خوب است.

> لشکر ۴۱ ثارالله(ع) در زمان جنگ متشکل از سه استان سیستان و بلوچستان، هرمزگان و کرمان بود. شهید میرحسینی جانشین لشکر ۴۱ ثارالله(ع) از سیستان بود و حاج‌محب هم همراه شهید میرحسینی بود. همسرم در دوران دفاع مقدس فرماندهی بعضی از گردان‌های لشکر ثارالله(ع) را برعهده داشت و به عنوان کادر لشکر کاملاً با شهید سلیمانی آشنا بود

خود شما در زمان جنگ چه فعالیت‌هایی داشتید؟

من سال ۱۳۶۱ در حالی که دانش‌آموز بودم به عنوان نویسنده وارد صدا و سیما شدم. اولین خانمی بودم که بعد از انقلاب وارد صدا و سیمای زاهدان شده بودم. شرایطم اینطور بود که با چادر و حجاب کامل کار کنم. بعد از نویسندگی، گویندگی و گزارشگری را انجام دادم. عملیات والفجر ۸ و کربلای ۴ برادرم محمود در جبهه حضور داشت. آن موقع من متن نریشن فیلم‌های جبهه را می‌نوشتم. به برادرم گفتم فیلم‌هایی که به نریشن می‌نویسم چرا شما در آن نیستی؟ گفت می‌خواهی پز بدهی فلانی برادر من است! به من گفت خواهرم از عمل خودت بالا برو نه از عمل دیگران! این معرفت و تعالی درونی شخصی او را نشان می‌داد. در حرف‌هایش توجه و معرفت الهی بود. سال ۶۶ در عملیات والفجر ۱۰ با دشمن سخت درگیر شدند و محمود به شهادت رسید. خیلی با هم صمیمی بودیم. از جبهه برایم زیاد نامه می‌فرستاد. در یکی از نامه‌هایش نوشته بود:

سرم به قربانت یا حسین به شرط اینکه رگ نبرد

با دیدن این شعر ناراحت شدم و در نامه‌ای نوشتم این چیست که نوشتی؟ خیلی دل‌مان راحت است که در جبهه هستی اینطوری هم می‌نویسی. خلاصه تا قبل از اینکه نامه‌ام را جواب بدهد، خودش آمد. محمود کوچک‌تر از من بود، اما چون قدش بلندتر بود سربه‌سرم می‌گذاشت. آن روز هم به شوخی گفت: بچه! اینقدر تو زود باوری! مگر می‌شود سری را قربانی کرد و رگش را نبرند! رگ باید بریده شود که سر قربانی شود. یک لحظه انگار گیج شدم. گفتم آره راست می‌گویی. بعد برای اینکه جو را عوض کند، گفت شوخی کردم توهم باور کردی؟

نحوه شهادت محمود چطور بود؟

محمود قبل از آنکه به آخرین عملیات برود، دفترچه‌ای داشت که روضه‌های قشنگی در آن می‌نوشت. یادم است بیتی در آن نوشت بود به این مضمون:

سرخ شد چهره زردم اگر از خون سرم / باز شد راه وصال از طرف دادگرم

همچنین روضه‌ای در رابطه با شهادت امام علی(ع) خیلی زمزمه می‌کرد. دفعه آخر که از جبهه آمده بود این بیت شعر «عاشقان را سرژولیده اگرچه عجب است / دادن سر نه عجب داشتن سر عجب است» را مدام زمزمه می‌کرد. دوباره گفتم محمودآقا نخوان من ناراحت می‌شوم. گفت چقدر حساس شدی باشه نمی‌خوانم. در مورد نحوه شهادتش دوستانش می‌گفتند وقتی دشمن حمله کرد تیرمستقیم به پیشانی‌اش اصابت کرد و از قسمت پشت سرش خارج شد. صورتش مانده بود، ولی پیشانی و جمجمه‌اش کلاً رفته بود. وقتی پیکرش را دیدم گردنش سالم بود و گردنش را بوسیدم. آن لحظه شعری که می‌خواند برایم تداعی شد. طبق شعری که همیشه زمزمه می‌کرد سرش قربانی شد، ولی رگی بریده نشد.

آن سال صدام آسمان کشورمان را بمباران هوایی می‌کرد. محمود قبل از آخرین اعزام وصیت کرد و به مادر گفته بود، امسال شهید زیاد داریم. شما شیرینی درست نکنید و با مردم همدردی کنید. لحظه سال تحویل به مزار شهدای گمنام بروید. طبق وصیتش داشتیم آماده می‌شدیم که به مزار شهدا برویم، وسط حیاط بودیم که در زدند. چند پاسدار از تعاون سپاه، عمو و چند فامیل نزدیک‌مان هم آمده بودند. خبر شهادت محمود را آوردند. ۲۶ اسفند محمود شهید شده بود ولی لحظه سال تحویل خبر شهادتش را به ما دادند.

شهید علی در گزی چگونه روحیاتی داشت؟

من دو برادر بیشتر نداشتم. محمود و علی که هر دو به شهادت رسیدند. محمود از من کوچک‌تر بود و علی‌آقا پسربزرگ‌تر خانواده. علی ما سربازی‌اش را در زاهدان گذراند. در مرزبانی استان سیستان و بلوچستان قسمت مخابرات کار می‌کرد. وقتی دانشجوی مهندسی مخابرات بود به سربازی رفت و در مخابرات استان مشغول به کار شد. آن روزها چون منطقه ما ناامن بود از علی خواستند در آن منطقه باشد. شیفت کاری‌اش بود. روزی که خبر شهادت محمود را آوردند، وقتی علی به خانه برگشت پاسداران را دید که از خانه ما بیرون می‌روند. آنها را سوار کرد تا مسیری برساند. وقتی داخل ماشین نشستند به علی گفتند تبریک و تسلیت! محمود شهید شد. علی حالش بد شد و به بیمارستان رفت و سرم وصل کرد. وقتی شب شد مادرم گفت چرا علی دیر کرد؟ چرا نیامد؟ چطور خبر شهادت محمود را به او بدهیم. وقتی علی به خانه برگشت حالش خیلی بد بود. تازه آنجا متوجه شدیم که خبر شهادت محمود را از پاسدارها شنیده است.

علی متولد چه سالی بود؟

متولد ۱۳۴۱ و دوسال از من بزرگ‌تر بود. سه خواهر بودیم و دو برادر داشتیم. من دختر کوچک‌تر هستم. برادرم علی سرگزی مهندس نصب سنگین مخابرات در جنوب شرق کشور بود که از سوی اشرار شناسایی و ترور شد، اما آن زمان به شهادت نرسید. او جزو مهندسان مؤمن و کاربلد بود. سال ۶۹، یعنی سه سال بعد از شهادت برادرم محمود او را ترور کردند. ناحیه چپ بدنش کتف و سینه و بازو تیر خورده بود. مدت‌ها درگیر فیزیوتراپی بود. کم کم متوجه شدیم تک سرفه دارد. یک تیر در ریه برادرم گیر کرده بود. روز اربعین ترور شد و شبش جراحی شد. گفته بود به خانواده‌ام اطلاع ندهید اگر اتفاقی افتاد به عموهایم بگویید. چون من دوره امدادگری را قبلاً دیده بودم، پانسمانش را عوض می‌کردم، اما خورده شیشه‌ها و براده‌هایی که در گوشت و پوستش مانده بود، عفونت کرده بود و به مرور بیرون می‌آمد. من این براده‌ها را با موچین الکلی در می‌آوردم. بنا به شرایطی که آن موقع بود علی‌آقا نخواست دنبال پرونده‌سازی برای جانبازی‌اش برود و ما هم پیگیرش نبودیم. نهایتاً علی سرطان خون گرفت و یک سال بعد از شهادت حاج‌محب ایشان را هم از دست دادیم. دقیقاً در ایام اربعین در سال ۱۳۹۷ آسمانی شد و در قطعه اصحاب الشهدا(ع) زاهدان دفن شد.

سخن پایانی.

بچه‌های لشکر ۴۱ ثارالله(ع) به خانه ما ایستگاه صلواتی حاج‌محب می‌گفتند. سعه‌صدر و وسعت خلق محب زبانزد بود. خیلی وسعت خلق می‌خواهد یک خانه را اینطور اسم‌گذاری کنند. خیلی‌ها بیایند و بروند و احساس امنیت کنند. حاج‌محب به رغم رنج‌هایی که از مجروحیت جبهه می‌کشید برای پیوند کبد هم در نوبت بود. ریه، چشم‌ها و بدن‌شان درگیر شیمیایی بود. بدنش پوست‌اندازی می‌کرد و تاول می‌زد. بیشترین مشکلش شیمیایی بود. زمانی که با ایشان ازدواج کردم جانباز بود؛ صحبت کردیم و موافقت کردم. بالاخره ما اهدافی داشتیم نه اینکه بگویم جوزده شده باشم. دلم می‌خواست با یک جانباز ازدواج کنم. بیشترین انتخابم روی بحث شخصیت فردی ایشان آگاهی، تواضع و شخصیت متعالی‌شان بود.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۲۲۴

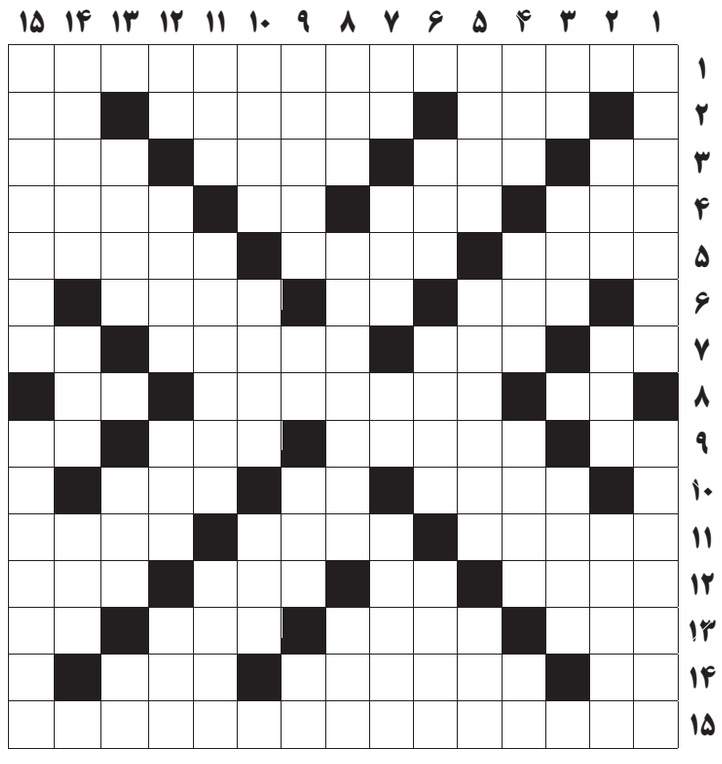

از راست به چپ

■ ۱- تنها کشور جهان که علیه بخشی از خاک ایران ادعای ارضی دارد ■ ۲- قایق کوچک- کنار آمدن عامیانه- یازده ■ ۳- کالای نو- سیلاب- سیم برق- طایفه ساکن در غرب کشور ■ ۴- از شما دور باد- رقیب شانه- فرمولی برای مسابقات اتومبیلرانی- سلام ■ ۵- کاشف میکروب طاعون- گذرا- از مرگ‌آورترین ویروس‌های دنیا ■ ۶- واحد مغازه- از نت‌ها- غده‌ای در چشم ■ ۷- از حروف انگلیسی- جوشن- سلول- مجموعه ■ ۸- موی مجعد- مجاز از وسیله کهنه و فرسوده با صدای ناخوشایند- نشان غیرت ■ ۹- یک لحظه- مملو- تیمی در فوتبال یونان- ذات و شخص ■ ۱۰- از ارکان نماز- غذای نذری- مکر و حیله ■ ۱۱- شهری در مازندران که قبلاً سخت‌سر نامیده می‌شد- پول آذربایجان و ترکمنستان- یاخته جنسی ■ ۱۲- مسجدی در بیت‌المقدس- زبانه آتش- خالی- نمای سینما ■ ۱۳- سگ بیمار- اثر ماکسیم گورکی- از حبوبات- دویدن ■ ۱۴- تصدیق انگلیسی- یار توتون- اثر چربی روی لباس ■ ۱۵- فیلم معروف دنی بویل و برنده جایزه اسکار بهترین فیلم در سال ۲۰۰۸

از بالا به پایین

■ ۱- از القاب حضرت زهرا(س)- سازنده خانه کعبه ■ ۲- گاز گندزدا- زیرا- صدراعظم محمد شاه قاجار ■ ۳- مایه حیات- حیوان نجیب- شهر گلاب ■ ۴- تقویت رادیویی- سروش معروف است- رئیس‌جمهور مصر- خط‌کش مهندسی ■ ۵- موجود ریز تک‌سلولی- آباد و دایر- فهرست غذا ■ ۶- لطیف- دوشنده شیر- کشوری در افریقا ■ ۷- شیره انگور- ماهی خزری- علامت مفعول- از نجاسات ■ ۸- موشک ضدتانک- کاپیتان فقید فوتبال ایران- گنج ■ ۹- روایت و داستان- یک و یک- قطع سینمایی- گشوده ■ ۱۰- سکه طلا در عهد هخامنشی- نوعی خاک رس- پهلوان ■ ۱۱- ضایع و بربادرفته- قتل‌عام- شاخ گاو ■ ۱۲- حرف جر عربی- از تفرجگاه‌های شمال تهران- قطعه الکترونیکی- چین و چروک ■ ۱۳- شکل زمین- ورم مفصل چهارپایان ■ ۱۴- از القاب اشراف اروپا در قدیم- میلیون در صنعت برق- بازنده شطرنج ■ ۱۵- تذکره- پدر سلطان محمود غزنوی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۳			۸			۲	۱	
			۱				۷	۵
۷			۳					
۹				۱		۸		
		۴				۱		
							۴	۷
	۳				۹			
						۵		۸
۸	۷	۵			۳			

جدول کلمات متقاطع
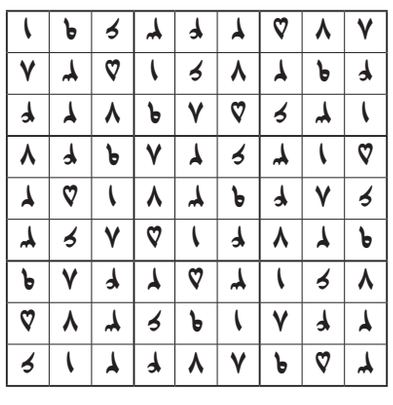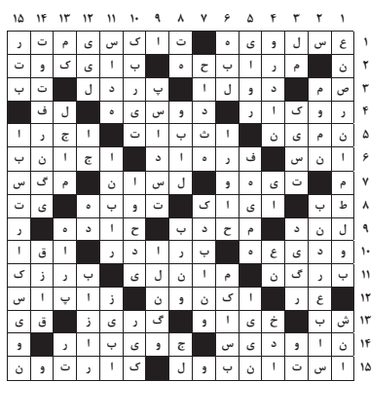
پاسخ جدول شماره ۷۲۲۳